

بررسی و نقد دیدگاه وهابیت در زمینه شفاعت طلبی

تأیید: ۹۴/۰۲/۲۰

دریافت: ۹۳/۰۷/۲۳

حمید پناهی*

چکیده

اعتقاد به اصل شفاعت در آخرت در چارچوب اذن الهی، با توجه به این که از عقاید مسلم اسلامی به شمار می رود، اما به رغم این، فروع آن همچنان مورد بحث و مناقشه است. بحث طلب شفاعت از خود شافعان، از جمله مسائلی است که مورد اختلاف برخی از فرق اسلامی واقع شده است. مشروعیت این امر، تا قرن هشتم هجری، مورد اتفاق و اجماع همه مسلمانان بوده و تنها از نیمه قرن هشتم به بعد، برخی از میان اهل سنت، با عنوان وهابیت، به مخالفت با آن برخاستند. فرقه وهابیت بر این باور است که طلب شفاعت بیواسطه از شافعان الهی، شرک محسوب شده و به زعم ایشان، چنین شخصی جان و مالش مباح است. طلب شفاعت از نگاه وهابیت تنها زمانی جایز است که از خود خداوند درخواست شود که شافعان را در حق ما شفیع قرار دهد. نویسنده در اثر حاضر ضمن بررسی دیدگاه وهابیت در زمینه شفاعت طلبی، با تتبع در آیات و احادیث معتبر نبوی، و سیره مستمره مسلمین به نقد این رهیافت می پردازد.

واژگان کلیدی

شفاعت، طلب شفاعت، شافعان، شرک، وهابیت.

مقدمه

وهابیت همچون سایر فرق اسلامی، اصل شفاعت را قبول دارند و معتقد به شفاعت پیامبر ﷺ هستند؛ ولی در پاره‌ای از احکام و فروع آن، دیدگاه‌های خاصی دارند که موجب شده تا عقیده مسلمانان دیگر را در رابطه با مسأله شفاعت کفرآمیز دانسته و آنان را مشرک بدانند. مهم‌ترین اختلاف نظر وهابیت در رابطه با شفاعت، به درخواست از شافعان بازمی‌گردد.

چنانچه مرسوم است درخواست شفاعت از شافعان - چه در زمان حیات شافعان و چه بعد از حیات دنیوی آنان - از نظر مسلمانان امری جایز و مشروع می‌باشد، ولی به اعتقاد وهابیت امری نامشروع و شرک آلود است و این امر تنها زمانی جایز است که از خود خداوند خواسته شود که شافعان را در حق ما شفیع قرار دهد. مبتنی بر این تفکر هر کس از شافعان خود حتی پیامبر ﷺ به طور مستقیم طلب شفاعت کند از نگاه آنان مشرک بوده و جان و مال آن‌ها نیز مباح است، (امین، بی تا: ۱۹۲) و طبق باور آن‌ها منشأ تمام فتنه‌ها در عالم هستی نیز از ناحیه شفاعت طلبی است (همان: ۲۰۷)، آن‌ها برای این تفکر و عقیده، استدلال‌های متعددی نیز مطرح می‌سازند.

نگارنده در این پژوهش کتابخانه‌ای، سعی دارد به روش توصیفی - تحلیلی، مسأله «شفاعت خواهی» را از نگاه وهابیت بررسی کرده و ضمن طرح استدلال‌های وهابیت در خصوص منع شفاعت خواهی، آن‌ها را مورد کنکاش قرار داده و با آیات و روایات به آن‌ها پاسخ دهد.

مفهوم شناسی شفاعت

شفاعت در لغت

در ذیل ماده (ش، ف، ع) لسان‌العرب می‌نویسد: «...الشفع خلاف الوتر وهو الزوج تقول: كان وترًا فشفعته شفعا...» شفیع، خلاف فرد است هم چنانکه که می‌گویی: او فرد بود و من او را زوج کردم. (ابن منظور، ۷۱۱ ق: ۸ / ۱۸۳)؛ و معجم مقاییس اللغة نیز می‌گوید: «الشین والفاء والعین اصل صحیح يدل علی مقارنة الشیئین شفیع فلان لفلان اذا جاء ثانیه ملتصبا مطلبه ومعینا له...» (ابن فارس، ۱۴۰۴ ق: ۳ / ۲۰۱). راغب اصفهانی نیز چنین می‌نویسد: «الشفع ضم الشئ الی مثله..... والشفاعة الانضمام الی آخرنا صرله و سائلاعنه و اکثر ما يستعمل فی انضمام من هو اعلی حرمة و مرتبة الی من هو ادنی ومنه الشفاعة فی القيامة...» (راغب اصفهانی، بی تا: ۴۵۷)، شفیع به ضمیمه شدن چیزی به چیز دیگری می‌گویند... و شفاعت نیز عبارت است از ضمیمه شدن یک شیء به شیء دیگر در حالی که شیء دوم یاری کننده

شئ اول است و اکثر استعمال‌های شفاعت در ضمیمه شدن، شخص بلند مرتبه و محترم به اشخاص پایین‌تر است و شفاعت در روز قیامت نیز از این قبیل است.

در مجموع شفاعت، مصدر ثلاثی مجرد از «شَفَعَّ، يَشْفَعُ» است و به معنای زوج بودن، همراهی و ضمیمه گشتن و جفت شدن است و علت اینکه به وساطت شخص، برای نجات گنه کار شفاعت اطلاق می‌شود نیز این است که مقام و موقعیت شفاعت کننده و نیروی تأثیر او با عوامل نجاتی که در وجود شفاعت شونده است با هم ضمیمه و جفت شده و هر دو به کمک هم موجب نجات شخص گنه کار می‌شود.

شفاعت در اصطلاح

شفاعت در اصطلاح، نوعی همراهی است که در رابطه با جلب خیر و منفعت و دفع زیان و شرور استفاده می‌شود، لذا در پدیده‌های تکوینی مسأله شفاعت اصطلاحی را مطرح نمی‌کنند، به طور مثال اگر نیاز به پزشک است یا لازم است شخص رفع تشنگی و گرسنگی کند از اصطلاح شفاعت استفاده نمی‌شود چرا که این گونه موارد از طریق علل مادی مرتفع می‌شود. اگرچه معنای لغوی شفاعت شامل این گونه موارد نیز می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۳ ش: ۹۹/۵؛ طباطبایی ۱۴۱۷/۱: ۱۵۷-۱۵۸).

به بیان دیگر، «شفاعت» درخواست کردن یک موجود مادون- که استعداد جهش و پیشرفت دارد- از موجود بالا، به صورت یک جریان قانونی و ضابطه مند می‌باشد، که در امورات غیرمادی کاربرد دارد.

اصل شفاعت در نگاه علمای فریقین

اصل مسأله «شفاعت» را علمای شیعه و سنی به عنوان اصل مسلم پذیرفته‌اند و در کیفیت آن به بحث پرداخته‌اند. برای نمونه، نظر تعدادی از متکلمین و مفسرین، به تناسب بحث مطرح می‌گردد.

۱) ابومنصور ماتریدی (متوفی ۳۳۳ ق): «شفاعت در اصل برای چشم پوشی از نقص در فعل است که برای صاحبان گناه کبیره و صغیره صورت می‌گیرد» (ماتریدی ۱۲۴۶ ق: ۷/ ۳۳۸).

۲) تاج‌الدین ابوبکر کلابازی (متوفی ۳۸۰ ق)، می‌گوید: «علماء اجماع دارند که پذیرفتن تمام آنچه که قرآن و روایات در خصوص شفاعت فرموده‌اند واجب است» (کلابازی، بی تا: ۵۵).

۳) شیخ مفید (۳۳۶-۴۱۳ ق) می‌فرماید: «امامیه اتفاق نظر دارند که رسول خدا ﷺ در روز قیامت برای جماعتی از مرتکبان گناهان کبیره از امت خود، شفاعت می‌کند، و

امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام نیز، برای صاحبان گناه کبیره از شیعیان شفاعت می‌کنند» (مفید، ۱۴۱۳: ۴۷).

۴) شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ ق) می‌فرماید: شفاعت نزد ما امامیه برای پیامبر صلی الله علیه و آله و بسیاری از اصحاب ایشان و تمام ائمه معصومین علیهم السلام و بسیاری از مؤمنین صالح است. (الطوسی، بی تا: ۱/۲۱۴).

۵) فخر رازی (۶۰۶-۵۴۴) می‌گوید: «امت اجماع دارند که در آخرت شفاعتی است و آیه «عسی أن یبعثک ربک مقاما محمودا (اسراء/ ۷۹)» و «لسوف یعطیک ربک فترضی (ضحی/ ۵) نیز بر آن دلالت دارد». (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۳/۴۹۶).

۶) علامه حلی (۶۴۸-۷۲۶) می‌فرماید: «علماء بر اصل شفاعت نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله اتفاق نظر دارند و آیه «عسی أن یبعثک ربک مقاما محمودا (اسراء/ ۷۹) نیز بر آن حمل می‌شود». (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۴۱۶).

۷) ابن تیمیه حرانی، (۷۲۷ ق) می‌نویسد: «مسلمانان اجماع دارند که خلق در آخرت از پیامبر طلب شفاعت کرده و پیامبر نیز بعد اذن خداوند شفاعت می‌کنند». (الحرانی، بی تا: ۱/۱۰).

۸) علامه مجلسی (۱۱۱۰ ق) می‌فرماید: «امت بر اینکه پیامبر (صلوات الله علیه) شفاعت مقبوله دارند اتفاق نظر داشته و در کیفیت آن به بحث پرداخته‌اند. (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ۳۰/۸).

۹) محمد بن عبدالوهاب (۱۱۱۵-۱۲۰۶ ق) می‌گوید: به شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان دارم و او اولین شافع است. (التیمی النجدی، بی تا: ۲۱).

طبق استناداتی که ارائه شد روشن می‌شود که نسبت به اصل مسأله شفاعت امت اسلامی اجماع دارند ولی کیفیت آن خالی از اختلاف نیست فرقه وهابیت در این میان با اعتقاد به اصل مسأله شفاعت دیدگاه خاصی در مورد برخی از فروع دارد.

شفاعت و شفاعت طلبی از نگاه وهابیت

محمد بن عبد الوهاب در کشف الشبهات می‌نویسد: ... بگو شفاعت را انکار نمی‌کنم، بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله شافع است که شفاعت او مقبول و به آن امیدوارم، ولی شفاعت مختص خداست: «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا» (الزمر: ۴۴)، و هر شفاعتی به اذن خداست، چنانچه قرآن می‌فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (البقرة: ۲۵۵).

اکنون که شفاعت را فهمیدی، این طور بگو: «اللهم لا تحرمني شفاعته، اللهم شفعه فی، و أمثال هذا» (کشف الشبهات/ ۲۱). و در رساله قواعد الاربع در قاعده دوم می‌نویسد: شفاعت

به دو صورت است: شفاعت باطل و شفاعت قبول؛. شفاعت باطل شفاعتی است که از غیر خدا کار الهی درخواست شده و شفاعت مقبول شفاعتی است که از خداوند طلب شود. و در قاعده سوم همان کتاب نیز مدعی است: «پیامبر برای قومی مبعوث شدند که فرشتگان و انبیاء و صالحین را می پرستیدند. و گروهی از آن‌ها نیز درختان و سنگ و ستاره و خورشید و را می پرستیدند و حضرت مأمور بودند که باتمام آن‌ها مبارزه کنند: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ...» (انفال: ۳۹). و دلیل پرستش صالحین، این آیه قرآن است که می فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ» (اسراء: ۵۷)؛ (علما نجد الاعلام، ۱۴۱۷: ۶/۲، ۷).

با توجه به عقیده وهابیت کسی که از خود شفیعان، طلب شفاعت کند، نسبت به خدا شرک ورزیده و مرتکب فعل حرام شده است. در این خصوص محمد بن عبد الوهاب می گوید: «فلا يقال يا رسول الله او يا ولي الله اسالك الشفاعة او غيرها مما لا يقدر عليه الا الله فاذا طلبت ذلك في ايام البرزخ كان من اقسام الشرك» (امین، بی تا: ۱۹۳). ابن تیمیه نیز در این زمینه می گوید: اگر کسی بگوید از پیامبر به خاطر نزدیکی به خداوند می خواهم که شفیع من باشد، این چنین عملی از اعمال مشرکان است (الحرانی، ۱۴۱۰: ۵۶). وهابیت برای ادعای خودشان دلائلی مطرح کرده اند که در ادامه به آن‌ها پرداخته شده و مورد نقد و بررسی قرار خواهند گرفت.

طرح و بررسی ادله وهابیت در منع شفاعت طلبی

اشکال اول: شفاعت مخصوص خداست

توضیح اشکال اول: محمد بن عبد الوهاب در توضیح این استدلال می نویسد: «... بگو شفاعت را انکار نمی کنم، بلکه پیامبر ﷺ شافعی است که شفاعت او مقبول و به آن امیدوارم، ولی تمام شفاعت مختص خداست: «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا» (الزمر: ۴۴)، و هر شفاعتی به اذن خداست، چنانچه قرآن می فرماید «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (البقرة: ۲۵۵). اکنون که شفاعت را فهمیدی، اینطور بگو: «اللهم لا تحرمني شفاعته، اللهم شفعه لي، وأمثال هذا» (التمیمی، ۱۴۱۸: ۲۱).

بنابراین طلب شفاعت و همچنین تمام امورات الهی که مختص اوست از غیر خداوند، به منزله شرک است چراکه در حقیقت این نوع از درخواست‌ها، اعطای شئون الهی به بشر است؛ و در کتاب الهدیه السنیه در رساله دوم نیز می نویسد: «فلا يقال يا رسول الله او يا ولي الله اسالك الشفاعة مما لا يقدر عليه الا الله فاذا طلبت ذلك في الايام البرزخ كان من اقسام الشرك» (امین، بی تا: ۱۹۳) نباید گفت: ای رسول خدا یا ای ولی الهی از تو شفاعت - یا

هراموری که جز خداوند برآن قادر نیست - طلب می‌کنم چنین طلبی در ایام برزخ از اقسام شرک به حساب می‌آید.

نقد و بررسی اشکال اول: بازگشت اشکال اول به یک قیاس منطقی است که صغری آن «شفاعت فعل خداست» و کبری آن «طلب فعل خدا، از غیر خدا شرک است» می‌باشد و نظیر این استدلال را درباره درخواست شفای بیمار از اولیا الهی و مشابه آن نیز دارند، ما صغری قیاس را می‌پذیریم ولی در مورد کبری قیاس باید گفت که منظور از فعل خدا چیست؟ بدون بیان ضابطه‌ای برای فعل خدا قیاس و استدلال آن‌ها بی نتیجه خواهد بود. برای روشن شدن مسأله باید گفت: در آیات متعددی از قرآن افعال مختص به خداوند، به غیر از خدا نیز نسبت داده شده‌اند، مثلاً «اماته» که مخصوص خود خداست «وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ...» (مومنون: ۸۰)؛ به غیر خداوند نیز نسبت داده شده است «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا...» (انعام: ۶۱).

سؤالی که از مقایسه آیات مزبور به ذهن می‌رسد این است که منظور از افعال الهی که مختص خداوند است و چنانچه از غیر خدا طلب شود موجب شرک است چیست؟ در پاسخ باید گفت: افعال دو گونه‌اند: دسته اول، افعالی هستند که مستقلاً و بدون دخالت قدرت بالاتری صورت می‌گیرند و دسته دیگر افعالی هستند که در پرتو قدرت بالاتر انجام می‌شوند.

لازم به ذکر است فقط به دسته اول، افعال الهی اطلاق می‌شود و اگر طلب شفاعت از این مقوله باشد حتماً شرک است. ولی بر هیچ اهل انصافی پوشیده نیست که طلب شفاعت از شافعان به معنای واسطه و وسیله قرار دادن آن‌هاست و هرگز شخص طالب شفاعت، برای شفیع خود شأن ربوبی قائل نیست. بنابراین طلب شفاعت از شافعان راستین با اتکا به رابطه عبودی شافعان با خداوند بوده و هرگز مصداق فعل الهی نمی‌باشد.

اشکال دوم: شرک مشرکان صدر اسلام، به سبب شفاعت طلبی بود

توضیح اشکال دوم: قرآن کریم با توجه به این موضوع می‌فرماید: «وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ...» (یونس: ۱۸) و «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى...» (زمر: ۳) چنانچه معلوم است در هر دو آیه علت مذمت مشرکین، شفاعت طلبی آنان بوده است. و انگیزه پیامبر ﷺ در جنگ با مشرکین صدر اسلام نیز فقط مبارزه با همین شفاعت خواهی مشرکین بوده و الا مشرکین به لحاظ اعتقاد نقصی نداشتند و معتقد به خداوند یگانه و اوصاف او بودند.

در این زمینه محمد بن عبدالوهاب در رساله کشف الشبهات می‌نویسد: «توحید آن است

که تنها خدا را پرستش کنیم و این همان آیین پیامبران است که خداوند بسوی بشریت فرستاده است و نخستین این پیامبران، نوح است زمانی که قوم خود را در حال پرستش صالحان قوم خویش، هم چون بت، وُد، یغوث، یعوق و نسر دید به مبارزه با آنان برخاست، و آخرین این انبیا، محمد ﷺ است که او نیز تمثال این صالحان را شکست داد و خداوند او را برای دعوت امتی برانگیخت که عبادت می‌کردند، عمل حج به جا می‌آوردند، صدقه می‌دادند، نام خدا را بر زبان جاری می‌کردند، ولی همراه این اعمال، برخی از آفریده‌ها واسطه‌ها را میان خود و خدا قرار می‌دادند و آن‌ها را وسیله تقرب و شفاعت می‌دانستند افرادی مثل عیسی، مریم، فرشتگان و دیگر صالحان ...

مشرکان صدر اسلام معتقد به رازقیت، مدبریت، مالکیت، ربوبیت و غیره برای خداوند بودند ولی در توحید عبادی نقص داشتند و شاهد بر این مطلب نیز عبارت است از آیاتی مثل: «قل من یرزقکم من السماء والارض أمن یملک السمع والابصار ومن یرج الخ الحی من المیت ویخرج المیت من الخی و من یدبر الامر فسیقولون الله فقل افلاتتقون» (یونس/ ۳۱) و «قل لمن الارض و من فیها ان کنتم تعلمون، سيقولون لله قل افلاتذکرون قل من رب السموات السبع و رب العرش العظيم سيقولون لله قل افلاتذکرون قل من بیده ملکوت کلشی و هو یجیر ولا یجار علیه ان کنتم تعلمون سيقولون لله قل فانی تسحرون» (بقره: ۸۴ - ۸۹)؛ (التیمی النجدی، ۱۴۱۸ ق: ۳-۶).

با این عقیده صنعانی نیز در کتاب تطهیر الاعتقاد می‌نویسد: «هر شخصی که نسبت به درخت، سنگ، قبر، ملک، جن، میت و حی اعتقادی در جهت سودرسانی یا دفع ضرر و یا تقرب به خداوند و شفاعت در امورات دنیوی داشته باشد مشرک است و این همان اعتقادی است که مشرکان نسبت به بت داشتند» (الصنعانی، ۱۴۲۴ ق: ۱/۶۱).

نقد و بررسی اشکال دوم: هر دو آیه مذکور در صدر استدلال دوم، علاوه بر شفاعت طلبی مشرکین به عبودیت آن‌ها در مقابل بت نیز اشاره دارند بنا بر این شرکی که متوجه آن‌ها می‌باشد از همین ناحیه است. اما عبارتی که در رساله کشف الشبهات گذشت «پیامبر اسلام به سوی مردمی برانگیخته شد که عبادت می‌کردند حج بجای می‌آوردند و زکوه می‌پرداختند ولی برخی از آفریده‌ها را بین خود و خدا واسطه قرار می‌دادند...» صحیح نیست.

زیرا اگر بپذیریم اینکه مشرکین صدر اسلام، خدا را می‌پرستیدند و نماز می‌خواندند و حج بجای می‌آوردند ولی به تصریح قرآن، آنان بت نیز می‌پرستیدند «و یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَنْصُرُهُمْ...» (یونس: ۱۸) و نماز آنان غیر از سوت و کف زدن نبوده است هم چنانکه قرآن می‌فرماید: «وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ

بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ» (انفال: ۳۵).

حج آن‌ها نیز از همین قرار بوده است چنانکه کشاف در ذیل آیه می‌نویسد: مشرکان اعم از زن و مرد، برهنه و بدون لباس، کعبه را طواف می‌کردند و با انگشتان خود سود و باستان خود کف می‌زدند. (زمخشری، ۱۴۰۷ ق: ۲/ ۲۱۸)، در رابطه با صدقه‌ها و کارهای خیر نیز باید باید گفت: مگر ممکن است کار خیری از مشرکین پذیرفته شود در حالی که آنان منکر رسالت پیامبر بودند؟ چنانکه قرآن می‌فرماید: «وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ...» (توبه: ۵۴).

مشرکان صدر اسلام با فرض این که معتقد به رازقیت و خالقیت و مدبریت الهی و غیره ... بودند ولی با این حال، در مقابل بت‌ها سجده می‌کردند و بت‌های خودشان را مساوی خدا قرار می‌دادند و نسبت به حق استکبار می‌ورزیدند. قرآن کریم با اشاره به این عقاید فاسد می‌فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا» (فرقان/ ۶۰) و چون به آن‌ها گفته شود، خدای رحمن را سجده کنید، می‌گویند رحمن چیست؟ آیا برای آنچه تو فرمان می‌دهی سجده کنیم؟ و دعوت تو بر نفرت آن‌ها می‌افزاید. ظاهر این آیه دلالت دارد بر آنکه مفهوم صحیحی از رحمن نمی‌دانستند تا جایی که با (ما) موصوله سؤال می‌کنند او را همچون غیر ذوی العقول ها سؤال می‌کنند. وهم چنین آیه مزبور بیان می‌دارد که مشرکان با مفهوم سجده - اگر چه برای خداوند رحمن نبوده - آشنا بودند ولی در مقابل خداوند رحمن سجده نمی‌کردند.

آیه دیگر که بیانگر حال مشرکین در دوزخ است، بیان می‌دارد که مشرکان بت‌ها را مساوی با خداوند می‌دانستند. «قالوا وهم فیها یختصمون تالله ان كنا لفی ضلال مبین اذ نسوئکم برب العالمین» (شعرا: ۹۶-۹۸). آن‌ها در آنجا (دوزخ) درحالی که با یکدیگر ستیزه می‌کنند گویند: سوگند به خدا که ما در گمراهی آشکاری بودیم آنگاه که شما را با پروردگار جهانیان برابر می‌داشتیم.

علاوه بر این عقاید کفرآمیز، مشرکان صدر اسلام در مقابل توحید استکبار نیز می‌ورزید و داعی توحید یعنی پیامبر ﷺ را (العیاذ بالله) مجنون و شاعر خطاب می‌کردند «إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ * وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ» (صافات: ۳۶، ۳۵)، اصلاً آن‌ها توحید و خداپرستی را ضلالت می‌دانستند چنانکه قرآن می‌فرماید: «إِنْ كَادَ لَيُضِلَّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا...» (فرقان: ۴۲).

وحاصل سخن آنکه سبب جنگ و قتال پیامبر ﷺ با آن‌ها عقایدی نظیر استکبار در مقابل توحید، سجده کردن به بت‌ها، مساوی قرار دادن بت‌ها با خداوند و ضلالت دانستن دین

اسلام و مجنون خطاب کردن پیامبر ﷺ و سایر عقاید کفرآمیز آن‌ها بوده و اگر اشکالی از ناحیه شفاعت طلبی نیز بخواهد متوجه آن‌ها شود از این جهت خواهد بود که عده ای از آن‌ها از بت طلب شفاعت کرده و عده ای هم از اولیای الهی بدون لحاظ مخلوقیت آن‌ها، طلب شفاعت می‌کردند.

اشکال سوم: طلب شفاعت به منزله خواندن غیر خدا است

توضیح اشکال سوم: دلیل دیگری که در کلمات وهابیت به چشم می‌خورد این است که اصلاً کسی اجازه خواندن غیر خداوند را ندارد چرا که خواندن غیر خدا دعا بده و از دعای غیر خدا نهی شده ایم و برای ادعای خود به آیه «أَنْ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا اللَّهَ احْتِدًا» (جن: ۱۸) استناد کرده‌اند.

محمد بن عبدالوهاب در رساله کشف الشبهات در مقام آموزش بحث به پیروان خود می‌گوید: عبادت را به این ترتیب برای او بیان کن و بگو خداوند در قرآن فرموده است: پروردگارتان را با حال تضرع و مخیانه بخوانید و هنگامی که این سخن را به او گفتی پرس آیا خواندن و دعا کردن عبادت است یا نه؟ ناچار است بگوید: بله و اصلاً مغز عبادت، دعا است «الدعا مخَّ العبادة».

آنگاه بگو: حال که قبول داری که دعا، عبادت است و خودت هم روز و شب از روی ترس یا امید خدا را می‌خوانی و طلب حاجت می‌کنی و در عین حال در همان حاجت، پیغمبر یا غیر او را هم می‌خوانی و از او می‌خواهی، آیا در عبادت خدا غیر خدا را شریک قرار نداده‌ای؟ (التیمی النجدی، ۱۴۱۸ ق: ۲۱، ۲۲).

نقد و بررسی اشکال سوم: صحت استدلال سابق وابسته به این است که «دعا» فقط یک معناداشته و آن هم «عبادت کردن» است به این معنا که در هر جا، هر دعایی که انجام می‌شود، عبادتی صورت می‌گیرد اما با بررسی استعمالات «دعا» در آیات قرآن، به این نتیجه می‌رسیم که واژه «دعا» سه نوع استعمال دارد:

الف. دعا به معنای عبادت: آیاتی مثل «... فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (جن: ۱۸) «... همراه خداوند احدی را عبادت نکن» و یا مثل «قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا» (جن: ۲۰)؛ «بگو: فقط پروردگارم را عبادت می‌کنم و احدی را برای او شریک قرار نمی‌دهم»، ناظر بر این معنا از عبادت است و روشن است که این معنا از دعا مطابق عبودیت بوده و فقط نسبت به الله جایز است.

ب. دعا به معنای فراخواندن به سوی چیزی: مانند آنچه که درباره نوح پیامبر آمده است که می‌فرماید: «قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا» (نوح: ۶،

۵) «پروردگارا قوم خود را شب و روز فراخواندم ولی دعای من جز بر فرار آن‌ها نیفزود». بدیهی است که این دعا و فراخواندن قوم، همان دعوت آن‌ها به سوی ایمان است و این نوع دعا، عین ایمان است.

ج. دعا به معنای تقاضای حاجت: این معنا از دعا به دو طریق استعمال می‌شود: در نوع اول، شخص اعتقاد به استقلال مطلوب منه دارد، این قسم حتماً شرک است زیرا مستقل در تأثیر، تنها ذات پاک خداست چنانچه می‌فرماید: «قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ رَزَعْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا» (اسرا: ۵۶) «بگو کسانی را غیر از خدا که می‌پندارید قادر بر حل مشکلات شما هستند بخوانید آن‌ها نمی‌توانند مشکلی را از شما برطرف کنند و نه در آن تغییری ایجاد کنند». هیچ فرد مؤمن آگاه و مسلمان با ایمان، چنین عقیده‌ای را طلب شفاعت از هیچ یک از انبیا و اولیاء الله ندارد.

و در نوع دوم، شخص اعتقادی به استقلال مطلوب منه ندارد و صرفاً به دید یک وسیله به مطلوب منه توجه می‌کند چنانچه قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...» (مائده: ۳۵)؛ «ای کسانی که ایمان آوردید تقوای الهی پیشه کنید و به سوی او وسیله بجویید...». اینگونه تقاضاها جایز است و قرآن نیز آن را در داستان بنی اسرائیل تأیید کرده: «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُصِبرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِئُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا...» (بقره: ۶۱) در ادامه آیه به آن‌ها اشکال شرک نمی‌شود که چرا از موسی درخواست چنین عملی معجزه‌گونه کردید بلکه در ادامه آیه می‌فرماید: «لکم ما سألتم» آنچه را که خواستید برای شما فراهم شد؛ شفاعت خواهی ما از شافعان نیز تحت همین قسم قرار می‌گیرد.

با بررسی آیات قرآن معلوم می‌شود، دعایی شرک است که شخص داعی، برای مدعومنه استقلال قائل شود و رابطه عبودیت او را با خداوند در نظر نگیرد، در حالی که هیچ یک از مسلمانان حقیقی هنگام طلب شفاعت، نسبت به شفیعان خودشان چنین استقلالی قائل نیستند و با نگاه وسیله از آن‌ها درخواست می‌کنند.

اشکال چهارم: طلب شفاعت از مردگان لغو است، چرا که آن‌ها صدای ما را

نمی‌شنوند

توضیح اشکال چهارم: طبق آیات قرآن فراخواندن مردگان بیهوده است: «فَإِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمِعُ الضَّمَمَ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ» (روم: ۵۲) «تو نمی‌توانی صدای خود را به گوش مردگان برسانی، و نه سخنت را به گوش کران هنگامی که روی برگردانند و دور شوند!» و در جای دیگر آمده است: «وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا

أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مِّنْ فِي الْقُبُورِ» (فاطر: ۲۲) «وهرگز مردگان و زندگان یکسان نیستند! خداوند پیام خود را به گوش هر کس بخواهد می‌رساند، و تونمی‌توانی سخن خود را به گوش آنان که در گور خفته‌اند برسانی!» لذا درخواست شفاعت امری لغواست چرا که شافعان مرده سخنی از ما را نمی‌شنود.

ابن تیمیه در این زمینه در رساله زیاره القبور می‌نویسد: «... وان قلت هذا اذا دعا الله اجابت دعاء اعظم مما يجيب اذا دعوته كما تقول للحی ادع لی و كما كان الصحابه يطلبون من النبی ﷺ الدعاء فهذا مشروع و اما المیت من الانبیا و الصالحین و غیرهم فلم یشرع ان نقول ادع لنا و لا اسال لنا ربنا» (الحرانی، ۱۴۱۰ ق: ۱۷، ۱۸) و اگر بگوییم هنگامی که این شخص خدا را بخواند خداوند دعای او را بیشتر از زمانی که من بخوانم مستجاب می‌کند مانند آنکه به شخص زنده بگوییم برایم دعا کن، [در زمان حیات شخص]، این کار شرعی است همانطور که صحابه نیز از پیامبر ﷺ در زمان حیات ایشان طلب دعا می‌کردند اما اگر نبی یا فرد صالح از دنیا رفته باشد دیگر اجازه نداریم طلب دعا کنیم که از خدا برایمان چیزی بخواهد.

نقد و بررسی اشکال چهارم: اولاً: اگر بپذیریم که درخواست از مرده لغواست دیگر شرک نیست چرا که بین لغویت و شرک تفاوت بسیار است. ثانیاً: لغو هم نیست چرا که مسلماً مقام رهبر مسلمین یعنی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از شهدای جنگ بدر واحد بالاتر است و چنانچه در مورد آنان قرآن می‌فرماید «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (آل عمران: ۱۶۹)؛ به طریق اولی، پیامبر نیز از این حیات برخوردار است. ثالثاً: اگر واقعاً همان‌طور که آن‌ها می‌گویند باشد، چرا بالای سرقبر پیامبر آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ» (حجرات: ۲) را قرار داده‌اند؟!.

اما در رابطه با آیات استشهادی آن‌ها نیز می‌گوییم روایات منظور آیات را مشخص کرده‌اند؛ به عنوان مثال سیوطی ذیل آیه ۵۲ سوره روم می‌گوید: پیامبر ﷺ کشتگان جنگ بدر را صدا زدند و فرمودند یا امیه بن خلف، یا اباجهل بن هشام، یا عقبه بن ربیعہ «هل وجدتم ما وعد ربکم حقاً» آیا آنچه را که خداوند به شما وعده داد حق یافتید؟ عمر وقتی صدای پیامبر را شنید آمد، عرض کرد یا رسول الله سه مرتبه آن‌ها را فراخواندید آیا آن‌ها می‌شنوند؟ مگر نه این است که خداوند فرمود: «فانک لا تسمع الموتی» حضرت در پاسخ او فرمودند: قسم به خدایی که جانم در قبضه اوست آنان از شما شنواترند ولی قادر به جواب دادن نیستند (سیوطی، ۱۴۰۴ ق: ۵ / ۱۵۷). و در سیره بخاری نیز آمده است که حضرت کشتگان بدر را

صدا می‌زدند و در پاسخ به این سؤال که آیا مردگان شنوایی دارند می‌فرمودند «فقال: ما أتم بأسمع لما أقول منهم، ولكنهم لا يستطيعون أن يجيبون» (المعافری، ۱۳۷۵: ق/۱/۶۳۹).

بنابراین شافعان راستین الهی که از دنیا رفته‌اند از حیات برزخی برخوردار بوده و سخنان ما را می‌شنوند.

اشکال پنجم: صحابه هرگز طلب شفاعت نمی‌کردند؛ بنابراین هر که چنین فعلی انجام دهد، بدعت است

توضیح اشکال پنجم: ابن تیمیه می‌نویسد: «ولم یکن احد من سلف الائمة من عصر الصحابه ولا التابعین ولا تابعی التابعین یتخیرون الصلوة والدعاء عند قبور الانبیاء ولا یتستغیثون بهم لا فی غیبهم ولا عند قبورهم» (الحرانی، ۱۴۱۸: ۱/۳۵) هیچ کس از گذشتگان امت در عصر صحابه و نه در عصر تابعین و یا تابعین تابعین، نماز و دعا را در کنار قبور انبیا انتخاب نمی‌کردند و هرگز از آنان سؤال نمی‌نمودند و به آنان استغاثه نمی‌جستند نه در غیاب آن‌ها و نه در کنار قبورشان»

و محمد بن عبدالوهاب می‌نویسد «إن أصحاب رسول الله كانوا يسألونه الدعاء حياته أما بعد وفاته فحاشا وكلاً إنهم سألوه ذلك بل أنكر السلف الصالح على من قصد دعا الله عند قبره» (التیمی النجدی، ۱۴۱۸: ق/۵۲، ۵۱) همانا اصحاب رسول الله همواره در طول حیات پیامبر از ایشان درخواست می‌کردند ولی بعد از آنکه حضرت از دنیا رفتند چنین کاری دور است هرگز آن‌ها چنین درخواستی نمی‌کردند بلکه سلف صالح منکر کسی بودند که نزد قبر پیامبر قصد دعا می‌کرد. بدین ترتیب از آنجا که صحابه چنین کاری نمی‌کردند این کار مشروع نیست و بدعت است.

نقد و بررسی اشکال پنجم: در تعریف بدعت باید گفت: بدعت نوعی تصرف در دین است که با افزودن یا کاستن از شریعت ایجاد می‌شود اساس بدعت در شرع به این نکته باز می‌گردد که چیزی به عنوان یک امر شرعی انجام شود در حالیکه برای مشروعیت آن اصل یا ضابطه ای در شرع وجود نداشته باشد ولی هرگاه کاری را که انسان به عنوان یک عمل دینی انجام دهد و دلیلی از شرع (به صورت خاص یا عام) بر مشروعیت آن وجود داشته باشد آن عمل بدعت نخواهد بود.

ابن حجر عسقلانی در تعریف بدعت می‌گوید: «البدعة ما احدث وليس له اصل فی الشرع و ما كان له اصل يدل علیه الشرع فليس ببدعة» (العسقلانی الشافعی ۱۳۷۹: ق/۱۳/۲۵۳)

بدین ترتیب بدعت ارتباطی با فعل صحابه ندارد و بنابر فرض وهابیت که چنین فعلی از صحابه واقع نشده باز هم ایجاد بدعت نمی‌شود.

علاوه بر آن ادعای آن‌ها بر عدم صدور چنین افعالی از صحابه ادعای بی اساسی است چرا که صحابه نیز از پیامبر ﷺ در حال ممات درخواست می‌کردند به عنوان مثال هنگامی که علی علیه السلام از غسل و کفن پیامبر ﷺ فارغ گردید روی کفن ایشان را باز کردند و فرمودند: «بابیانت و امی طبت حیا و طبت میتا... اذکرنا عند ربک» پدر و مادرم فدای تو پاکیزه زیستی و پاکیزه از دنیا رفتی، ما را نزد پروردگارت یادکن (ابن ابی الحدید ۱۴۰۴: ۱۳/۳۶)

هم چنین زمانی که منصور، نحوه زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از مفتی بزرگ مدینه مالک ابن انس پرسید گفت: «یا ابا عبد الله استقبل القبلة و ادعوا ام استقبل رسول الله ﷺ؟ آیا روبه قبله کنم و دعا کنم یا روبه پیامبر اکرم ﷺ کنم؟ مالک در پاسخ وی گفت: «لم تصرف وجهک عنه و هو وسیلتک ابیک آدم الی الله یوم القیامه بل استقبله و استشفع به یشفک الله» چرا چهره از وی برمی تابی؟ او وسیله تو و وسیله پدر تو آدم در روز رستاخیز است روبه او کن او را شفیع خود قرار بده خدا شفاعت او را می پذیرد (امینی ۱۴۱۶ ق: ۵/۲۰۰).

نتیجه

شفاعت در لغت به معنای ضمیمه شدن بوده که بواسطه آن، مقام و موقعیت شفاعت کننده و نیروی تاثیر او با عوامل نجات بخشی که در وجود شفاعت شونده موجود است با هم ضمیمه شده و هر دو با کمک هم، موجب نجات شخص گنّه کار می‌گردد؛ اصل مقوله شفاعت مورد پذیرش تمام مسلمین است ولی فروع آن خالی از اختلاف نیست؛ در میان اهل سنت فرقه وهابیت، معتقدند که شفاعتی در کار هست اما طلب شفاعت از شافعان به هیچ وجه جایز نیست بلکه باید از خداوند خواست که شافعان را در حق ما شفیع قرار دهد این گروه برای منع شفاعت طلبی به طور کلی پنج دسته استدلال مطرح می‌کنند که عبارت است از: الف): شفاعت مختص خداست ب): شرک مشرکین صدر اسلام به سبب شفاعت طلبی آن‌ها بود. ج): طلب شفاعت یعنی دعا و دعا از غیر خدا به منزله عبودیت است د): طلب شفاعت از مرده لغواست ه): طلب شفاعت در سیره صحابه نیست در نتیجه بدعت است.

در مقام تحلیل و بررسی سه دسته نخست از استدلال‌های آنان، گفتیم: شفاعت طلبی از شافعان، زمانی مستلزم شرک خواهد بود که شخص طالب شفاعت، برای شفیع خود، مقام و شأنیتی مستقل از خداوند در نظر بگیرد در حالی که چنین اعتقادی را هیچ مسلمانی نسبت به هیچ یک از شافعان راستین خود ندارد. و در مورد استدلال چهارم آن‌ها نیز با استناد به آیات قرآن و روایات گفتیم که شافعان حقیقی دارای نوعی حیات هستند و سخنان ما را می‌شنوند و در پاسخ به استدلال آخر آن‌ها نیز عرض کردیم که مقوله بدعت اولاً ربطی به فعل

صحابه نداشته و ثانیاً شفاعت طلبی در سیره عملی صحابه نیز دیده می شود.

کتابنامه

*قرآن کریم.

۱. ابن ابی الحدید، عبد الحمید (۱۴۱۴ ق)، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، قم: مکتب آیت الله المرعشی، ج اول، ج ۱۳.
۲. ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴ ق) قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ج اول.
۳. ابن منظور، محمد بن مكرم، (۷۱۱ ق)، لسان العرب، بیروت: دار الفکر- دارصادر، ج سوم، ج ۸.
۴. امین، سید محسن، (بی تا)، کشف الازتیاب فی اتباع محمد بن عبد الوهاب، (بیجا): دارالکتب الاسلامی.
۵. امینی، عبدالحسین، (۱۴۱۶ ق)، الغدیر، قم: (بینا)، ج اول، ج ۵.
۶. التیمی النجدی، محمد بن عبد الوهاب، (۱۴۱۸ ق)، کشف الشبهات، المملکت العربیه السعودیه: وزارة الشؤون الاسلامیه والاقواف والدعوة والارشاد، ج اول.
۷. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۳ ش)، معاد قرآن، قم: مرکز نشر، اسراء، ج دوم، ج ۵.
۸. الحرانی، احمد بن عبد الحلیم بن تیمیه، (۱۴۱۰ ق)، زیارة القبور والاستنجار بالمقبور، الرياض: الاداره العامه للطبع والترجمه، ج اول.
۹. الحرانی، احمد بن عبد الحلیم بن تیمیه، (بی تا)، مجموعه الرسائل والمسائل لابن تیمیه، لجنة التراث العربی، ج ۱.
۱۰. الحلی، حسن بن یوسف، (۱۴۱۳ ق)، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة من المدرسین، ج ششم.
۱۱. الراغب الاصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ ق)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالقلم الدارالشامیه، ج اول.
۱۲. الزمخشری، محمود جارالله، (۱۴۰۷ ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، (بی جا): دارالکتب العلمیه، ج سوم، ج ۲.
۱۳. السیوطی، جلال الدین، (۱۴۰۴ ق)، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، ج ۵.
۱۴. الصنعانی، محمد بن اسماعیل، الشوکانی، محمد بن علی بن محمد، (۱۴۲۴ ق)، تطهیر الاعتقاد وبلیه شرح الصدور فی تحریم رفع القبور، الرياض: مطبعه سفیر، ج اول، ج ۱.
۱۵. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۴۱۷ ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: انتشارات

اسلامی جامعہ مدرسین.

۱۶. الطوسی، محمد بن حسن، (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیا التراث العربی، ج اول، ج ۱.
۱۷. العسقلانی الشافعی، احمد بن علی (۱۳۷۹ فتح الباری شرح صحیح البخاری، بیروت: دارالمعرفه، ج ۱۳.
۱۸. فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰ ق)، مفاتیح الغیب، بیروت: دارحیاء التراث العربی، ج سوم، ج ۳.
۱۹. الکلابازی، ابوبکر، (بی تا)، التعرف لمذهب اهل التصوف، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲۰. الماتریدی، ابومنصور، (۱۴۲۶ ق)، تأویلات أهل السنه، بیروت: دارالکتب العلمیه، ج اول، ج ۷.
۲۱. المجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳ ق)، بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمة الاطهار، بیروت: دار احیاء التراث، ج ۸.
۲۲. المعافری، عبد الملک بن هشام، (بی تا)، سیره نبویه لابن هشام، شرکت مکتبه و مطبعه مصفی البابی الحلبی و اولاده بمصر.
۲۳. مفید، محمد بن محمد، (۱۴۱۳ ق)، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید، ج اول.